

سیر تحولات سیاسی در ایران

تحولات سالهای گذشته ایران اگرچه نتوانسته است نقطه پایانی بر عدم پراکندگی نیروهای سیاسی بگذارد، اما خیزش های بیشتر توده ای را موجب گردیده است. روند این حوادث و تداوم آن فروپاشی سیطره ۲۵ ساله رژیم مذهبی حاکم را نوید خواهد داد.

کشمکشهای دو جناح اصلی حاکمیت که طی سالهای گذشته تحت عنوان جناح «اصلاح طلب» و سنت گرا در تقابل یکدیگر قرار داشتند، اکنون این رقابت به سود جناح سنت گرای حاکمیت روزهای پایانی خود را طی می کند. جریانات موسوم به ۲ خرداد و «اصلاح طلب» که از جانب حکومت گاه عقب رانده می شوند و در بیشتر موارد با آن ها کنار می آیند، شرکای دیرینه و جزء لاینفک نظام جمهوری اسلامی محسوب می شوند. تنها حسن کشمکش های چند سال گذشته آنان در یک رقابت آشکار، برملا کردن بخش کمی از جنایات ارتكابی آنان بوده است. تداوم این جدال علنی بی اعتباری کلیه نقش آفرینان رژیم جمهوری اسلامی را فراهم ساخته است.

اگر روزی مردم به اشتباه نسبت به محمد خاتمی توهم داشتند، امروز آن توهم فروریخته است. خاتمی بخاطر ماهیت ارتجاعی و سازشکارانه اش همیشه در جبهه مخالف مردم قرار داشت و اساسا افرادی مثلا او که مدارج ترقی را با نمایندگی مجلس، نماینده امام در روزنامه کیهان، وزیر ارشاد خمینی، رئیس کتابخانه ملی و بعد رئیس جمهوری پیموده اند، چگونه می توانند ماهیتی جدا از خامنه ای و رفسنجانی داشته باشند؟ مردم امروز به درستی این حقیقت را درک کرده اند و به آن باور دارند.

نسل جوان کنونی هنگام سقوط رژیم شاه هنوز متولد نشده بود و یا اگر شده بود نمی تواند چیزی از آن دوران بخاطر داشته باشد. بنابراین این نسل است که با این حکومت و حاکمان بزرگ شده است. نسل جدید به سهولت مسائل و مشکلات را درک می کند و براحتی و بدون واهمه در مورد معضلات اجتماعی اظهار نظر می کند. از سوی دیگر سرعت پیشرفت علم و تکنولوژی به حدی شگفت آور شده است که در فاصله زمانی بسیار کمی اخبار و گزارشات مستند، از این گوشه دنیا به گوشه دیگر انتقال می یابد. جمهوری اسلامی با هیچ ترفندی نتوانسته است سدی در مقابل جوانان ایجاد کند و آنها را از فراگیری بازدارد. عطش ترقی خواهی و آزاداندیشی نه فقط در جوانان غیرخودی و مخالف، بلکه در صفوف خودی ها نیز شعله ور است. آن جوانانی که در یک خانواده مذهبی پرورش یافته اند و یا به خانواده طبقات حاکم تعلق دارند، فارغ از وابستگی خانوادگی و بینش طبقاتی اشان به نوآوری و شگفتی های جهان پیرامونشان نیز می اندیشند. از اینرو در جامعه ایران بازیگران جدیدی از درون حاکمیت ظهور کرده اند که با انگیزه های مختلف در تقابل با افراط گرایان مذهبی قرار گرفته اند. حتی در میان قشر مکتبی حاکم، این قبیل جوانان کم نیستند. بطور نمونه سبک لباس پوشیدن و بیانات واعظان جدید مذهبی در حین وابستگی به طبقه مرفه، کاملا با نسل قبل متفاوت شده است. به جز عده ای که در لباس طلبگی ظاهر می شوند تمایل بقیه بیشتر به شیک پوشی و خوش تیپی است تا حفظ و تظاهر به ظاهر سنتی. آنها از آئین اسلام و ترویج علوم دینی و تعالیم مذهبی سنتی فاصله گرفته و در موارد بسیاری به تعرض کشیده شده اند. با وجود سلطه شدید سنت گرایان بر رادیو و تلویزیون و تبلیغات خرافی بی وقفه، اما نسل جدید هیچ اشتیاقی به شنیدن تفسیرهای «ملکوتی» آیت الله ها و یا مداحانی نظیر قرائتی از خود نشان نمی دهند. گویا یک ربع قرن تلاش و آموزش اجباری دروس دینی در مدارس، نتیجه معکوس داده، جوانان از دین بیزار شده اند. صدا و سیمای جمهوری اسلامی نه فقط برای جوانان مخالف رژیم و افراد لائیک، حتی برای نسل جوان وابسته به حاکمیت دیگر جاذبه ای ندارد و از مد افتاده است.

جوانان اسلام گرا اوقات خود را چگونه می گذرانند

در سرتاسر ایران و در اکثر شهرها جوانان اسلامی، مبتکر «سالن های اسلامی» شده اند. این سالنها هم برای عروسی است، هم برای عزا. گاهی به قیمت کزاف در اختیار کسانی قرار می گیرد که عروسی های مجلل خود را با پخش موسیقی غربی و حتی مبتذل ترین کاست ها و انواع رقص ها توأم با صرف زیاد مشروبات الکلی برگزار می کنند و گاه روشنفکران اسلام گرایی در آن گرد می آیند که طرز بیان و رفتارشان با برج عاج نشینهای حاکمیت فاصله بسیار دارد. عموم مراجعه کنندگان و شاگردان کوشای این قبیل مراکز به ظاهر مذهبی در رشته های آموزشی و غیردینی هم تحصیل کرده اند. لذا دانش دینی آنها نه به صورت حرفه ای، بلکه داده هایی است که بصورت آماتور کسب کرده اند. این قشر مرفه جامعه با حفظ تعلقات طبقاتی خودش، تماس با دنیای خارج و کنکاش پیرامون مسائل اجتماعی را از یاد نمی برد. از جانب دیگر تلفیقی از الگوهای گوناگون فرهنگی را در این مراکز اسلامی می توان مشاهده کرد. در یک کشاکش فکری میان عناصر مترقی و

تحصیل کرده تر این جماعت با قشر پائین آنها، بخش زیادی از آنها رویگردانی خود را از اسلام و سیاست های حاکمیت بطور صریح بیان می نمایند. خیلی از این افراد مرفه و «اسلام گرا» با جوانان لائیک دوست می باشند و بر خلاف انتظار حکومت گرایان دوستان خود را «شیاطین» لقب نمی دهند.

تغییر مسیر این قشر از جوانان اگرچه جنبه انقلابی ندارد، اما ارزش هایی است که از دنیای خارج، عموماً از طریق تماس های اینترنتی و نیازهای جوانان شهری به حرفه های پردرآمدتر و زندگی آزادتر سرچشمه می گیرد.

فقدان برنامه معین برای جوانان

نبود اپوزیسیون نیرومند و فقدان سازماندهی جدی که بتواند مسیر این جوانان را به سوی یک برنامه انقلابی هدایت کند باعث شده است تا آنها بیشتر به فردگرایی، رفاه مادی و جستجو پیرامون لذتهایی سرگرم شوند که به غلط فکر می کنند آنها را تسکین خواهد داد.

در حالیکه در سالهای اولیه «انقلاب» رژیم از هر ترفندی بهره می گرفت تا به سهولت بخش اعظم ناآگاه جامعه را علیه هر نوع نوآوری بشوراند، اما امروز این کار برایشان چندان راحت نیست. اگر روزی مسئله حجاب را به عنوان عفاف زن و به عنوان چشم گیرترین نشانه آزادی و بیداری زنان تلقی می کردند، نماد این تحول اکنون حجاب دیگری است که در نسل جوان بیشتر حالت نشاط را تداعی می کند تا خرافه. با وجود اجبار بودن حجاب برای زنان و دختران، اما آنها بطور جسورانه با نوآوری های خود طرز پوشش دیگری را مورد استفاده قرار می دهند که چندان شباهتی به پوشش اسلامی مورد نظر رژیم ندارد. نگاه هر بیننده تازه واردی به دختران جوان و خانم های تهرانی ابتدا بیشتر معطوف به پوشش غیراسلامی آنها می شود تا هویت اسلامی آنها.

با وجودی که مصرف مشروبات الکلی در جمهوری اسلامی حرام است و مصرف کننده بایستی عقوبت کيفرش را از حد خوردن اسلامی در ملاء عام تا زندان بجان بخرد، اما بازار این کالا در ایران پر رونق است. خانه های زیادی در شهرهای مختلف ایران خود سازنده بهترین شرابها می باشند. عده زیادی از جوانان با کمک والدین و بکارگیری ابزارآلات ابتدایی در زیرزمین خانه لابراتوار مشروبات الکلی درست کرده اند. آنها در این لابراتوارها علاوه بر شراب، ودکا، اشنودکا و... می سازند. در موارد بسیاری خانه های مردم، دور از چشم پاسداران به مراکز رقص و آوازخوانی جوانان تبدیل می شود. شرکت های تولیدی لباس نیز مطابق مد روز برای خانم ها لباس تهیه می کنند. مثلاً روسری های ضخیم تر و سیاه تر که فقط مصرف آن در صحن مساجد می باشد در فروشگاه های بالای شهر کمتر به چشم می خورد. بوتیک های ویژه فروش لباس های خانم ها دیگر از «معیارهای اسلامی» خارج شده است. همانطور که سرکردن روسری و چادر به آن صورت سابق از مد افتاده است. هرچند آیت الله ها از نصیحت کردن دست برنمیدارند؟! در موارد بسیاری روی لباسها یک سری علائم و نوشته هایی دیده می شود که هیچگونه قرابتی با جامعه اسلامی ندارد، گویی که خریداران خیابان میرداماد از بوتیک های لندن و لس آنجلس برمی گردند! البته تمام اینگونه خریدها اتفاقاتی است که در بخش بزرگی از تهران و مناطق مرفه نشین شهرهای بزرگ جریان دارد. وضعیت زندگی ساکنین جنوب شهر تهران و اکثر مناطق محروم ایران داستان غم انگیز دیگری است که باید جدا از این مقاله به آن بپردازیم. ذکر این نکته اهمیت دارد که محروم ترین مناطق در ایران، علی رغم باورهای مذهبی و دور بودن از امکانات و رفاه شهری، دیگر خود را مقید به رعایت حجاب و تمکین به سبک و سیاق مورد نظر حاکمان ایران نمی دانند. در تهران و شهرهای بزرگ حتی انتخاب نام بوتیک ها متناسب با اقتضای خریدار تعیین می شود و در مواردی نام بوتیک ها و علائمی که روی لباس ها چسبانده می شود سازگاری خود را با قواعد اسلام از دست داده اند.

رؤیایی به نام خارج

سران رژیم با آگاهی از ترکیب و اختلافات در میان اپوزیسیون خارج از کشور، ترفند بازگشت نیروهای اپوزیسیون را بکار گرفته، دائم در مورد آن تبلیغ می کنند. از آنجا که در دوران جنگ و پس از آن بخاطر بیکاری و سربازی، جوانان زیادی راهی خارج شدند. (فقط سالانه به علت کمبود دانشگاه بیش از دویست و پنجاه هزار نفر بعد از هر کنکور به خیل جوانان بیکار اضافه می شود) لذا چند سالی است که ترکیب پناهندگان سیاسی و کفه سنگین آن به سود عناصر غیرسیاسی در خارج از کشور عوض شده است. آگاهی رژیم از این حقیقت آنها را ترغیب می کند تا بگویند در ایران آزادی وجود دارد. هم اکنون عده زیادی از افراد رژیم تحت عنوان پناهنده سیاسی، تاجر و محصل در خارج از کشور بسر می برند. هنگامیکه جمع سربازان فراری، و عده نسبتاً قابل توجه پناهندگان خسته سال های اول حکومت را به آن بیافزائیم، تعداد آنها از مرز میلیون می گذرد. هر آینه جمع جاسوسان رژیم که با ویزای معمولی رفت و آمد دارند را به این جماعت اضافه کنیم، آنوقت به یک اکثریت چشم

گیری می رسیم که دائم از کشورهای مختلف اروپائی، بویژه سوئد و یا انگلیس و کانادا در حال رفت و آمد به ایران می باشند. هم اکنون بیشتر مسافران هواپیماها به ایران و یا برعکس را افرادی تشکیل می دهند که دارای دو ملیت می باشند. بعضی از این افراد روزگاری خود را مخالف رژیم قلمداد می کردند ولی اکنون در زمره مسافرین ثابت ایران ایر و مشتری های پروپاقرص بوتیک های خیابان منوچهری و تخت جمشید می باشند تا با هدایائی از ایران دوستانشان را در خارج خوشحال کنند؟ بهر تقدیر اگر نتوانستند در سرنگونی رژیم به کارگران و زحمتکشانشان یاری رسانند، معرف خوبی برای صنایع دستی ایران گردیده اند؟! میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است.

طرز رفتار، صحبت و در مواردی پوشش این جماعت در تاکسی و نه اتوبوس (چون از وضع مالی خوبی برخوردارند و مرتب ارز عوض می کنند، لذا سوار اتوبوس نمی شوند) سبب غصه اطرافیان و در مواردی مردمان عادی را فراهم ساخته است. بویژه در مواردی که لب به سخن می گشایند و از زیبایی های پاریس، رم، لندن و... سخن به میان می آورند، آن بهشتی در ذهن مردم تصور می شود که چند سال پیش برای مردم روسیه و اروپای شرقی تداعی شد و فکر می کردند در غرب همه خوشی می کنند و اتومبیل مرسدس سوار می شوند؟!

این روزها بعلت وضع ناهنجار سیاسی - اقتصادی مردم با هر نارسائی به صورت عصبی و پرخاشگر نسبت به رژیم برخورد می کنند. کافی است کسی نتواند اتومبیلش را خوب پارک کند، آنوقت به آخوندها فحش می دهد که : همه چیز به این «پدرسوخته ها» مربوط است. البته این عمل عمق نفرت مردم از رژیم را می رساند. شنیده شده است که در مواردی مردم به افراد بازگشته و در حال رفت و آمد به فرنگ هم ناسزا می گویند ، (ببخشید سزا می گویند) . افکار عمومی بر این توهم بوده است که در سالهای گذشته عده ای از افراد انقلابی به اجبار جلای وطن کرده بودند تا با استفاده از امکانات خارج از کشور حداقل پشت جبهه خوبی برای کمک به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی باشند. درحالیکه اکنون با ولخرجی هایشان در ایران به قشر نوکیسه های جامعه پیوسته اند.

با وجودی که صدا و سیما بمناسبت و بی مناسبت از اسلام، قدمت و سابقه خدمات امامان در سرزمین ایران داد سخن سر می دهند، اما اغراق نیست اگر ادعا شود در نظام اسلامی از هر صد هزار نفر یک نفر هم سرود ملی (مذهبی) ایران را نمی داند و اصلا علاقه به یادگیری آن وجود ندارد. بیدادگری های رژیم طی یک ربع قرن بعدی وسعت داشته است که مردم به کلی از اسلام روی برتافته اند. حتی خیلی از کسانی که نمازشان ترک نمی شد، اکنون رغبتی ندارند که به بچه هایشان قبله را نشان دهند.

نوشته های زندانیان سابق و کتابهایی که در سالهای گذشته با تلاش فعالین سیاسی منتشر شده است با استقبال نسل جوان مواجه نشده است. چرا که آنها نه شاهد قهرمانی های این نسل بوده اند و نه آن اندازه سیاسی هستند که بتوانند قهرمانان گذشته را مورد ستایش قرار دهند. جوانان در عین حال که قدرت و خودکامی سران رژیم را محکوم می کنند، اما هیچ ستایشی از هیچ اندیشه و یا جریانی ندارند، چرا که هر آنچه را در کودکی و نوجوانی به آنها آموختند جملگی بوی باروت می دهد. القابی نظیر، شهادت، مین، امام، حجت الاسلام، آیت الله، انتفاضه، کافر، ملحد، مفسد فی الارض، و دهها الفاظ مشابه دیگر برای نسل جوان تاریخ مصرقش گذشته است. اکنون هیچ نوشته ای الهام بخش جوانان نمی باشد. چرا که بیش از دو دهه سردرگمی، فقدان آزادی و سرکوب بی وقفه، اکنون به ورطه بلاتکلیفی افتاده اند.

علی رغم ممنوعیت موسیقی، اما آلات موسیقی نسبت به سالهای قبل، برآتب در خانه ها بیشتر شده است. پناه آوردن عده ای به عرفان و پرداختن به موسیقی سنتی آرامش بخش عده ای زیادی از روشنفکران می باشد. با وجود جو مذهبی حاکم، اما اکثر شعرا، در سروده هایشان از می و ساغر و شراب و عیش و نوش داد سخن سر می دهند. حتی خوانندگان موسیقی سنتی ایران، آنها که بایستی با قبول معذوریتهای فراوان یک کاست را به بازار بیاورند از این قاعده مستثنی نمی باشند. رژیمی که از ابتدا اکثر آلات موسیقی را حرام می دانست و نوازندگان نمی دانستند چگونه باید بدون آلات موسیقی دستگاه ها را اجرا کنند، اکنون تحت فشار جوانان مجبور شده است چشم خود را بر روی آمد و رفت خوانندگان و حتی برگزاری کنسرت لوس آنجلسی ها در تهران به بندد.

در تهران و شهرهای بزرگ قهوه خانه هایی باز شده است که جوانان دختر و پسر دور هم جمع می شوند. با وجود مصاحبت و رد و بدل کردن کلام های شاعرانه و در مواردی عشق و خوشبختی اما هرگونه گفتگو و دیدار فراتر از این محیط بایستی کاملاً مخفی، دور از چشم خانواده ها و حکومت صورت گیرد. مشکل بزرگ این است که نسل کنونی کمتر از نسل گذشته سیاسی است، اگرچه همین دیدارها کافی بود تا دیدارهای بعدی اش را از قهوه خانه به کوه و از کوه به شهر تجدید کند. آنگاه بجای جستجوی مجالس عیش و یا خوشگذرانیهای بی محتوا، هستی رژیم را بآتش کشند و برای همیشه خوشبخت شوند.